

# ارزیاب درون

زهرا جلیلی

تصویرگر: سید میثم موسوی

کارمان بگوید؛ اگر داوری مان را تأیید کند، با خیالی آسوده به پیش می‌رویم و اگر تأیید نکند، از ایده اولیه صرف‌نظر می‌کنیم؛ ایده جایگزینی را می‌جوییم و دنبال می‌کنیم. انگار که داوری

«ارزش‌یابی» کاری است که هر کدام از ما هر روز بارها انجامش می‌دهیم؛ در موقعیت‌های مختلف، چیزی، ایده‌ای، کسی، رفتار یا گزاره‌ای، شواهدی را بررسی و در مورد کیفیت آن داوری می‌کنیم. مثلاً وقتی قرار است در جلسه‌ای شرکت کنیم، پیش از جلسه در مورد حرف‌هایی که قرار است در جلسه بزنیم، فکر می‌کنیم و ایده‌هایی را که به ذهنمان می‌رسد، بررسی و ارزش‌یابی می‌کنیم تا آن‌هایی را که برای اقناع دیگران کاراترند، انتخاب کنیم یا بعد از اینکه گفت‌وگویی چالشی با فرزند نوجوانمان داریم، ذهنمان مشغول بررسی کیفیت این گفت‌وگو و قضاوت در مورد مشارکتی می‌شود که در گفت‌وگو داشته‌ایم. به بیان دیگر، به دنبال یافتن جواب این سؤالیم که «آیا این بار به اندازه کافی خوب گفت‌وگو کردم؟» در واقع در چنین موقعیت‌هایی بخشی از درون ما مشغول فعالیت «ارزش‌یابی کردن» است؛ فعالیتی که پیش‌نیاز بسیاری از انتخاب‌ها و تصمیم‌های ما و ریشه‌ی خیلی از احساس‌هایی است که نسبت به خودمان و کیفیت کارهایمان پیدا می‌کنیم. من اسم این بخش از وجودمان را «ارزیاب درون» می‌گذارم و در ادامه این یادداشت نیز با همین نام صدایش می‌کنم.

«ارزیاب درون» (موجودی در درون ما یا بخشی از درون ما که ارزش‌یابی می‌کند) در بعضی آدم‌ها محکم‌تر و قاطع‌تر و در بعضی‌ها، نامطمئن‌تر و مشکوک‌تر است. بعضی آدم‌ها به ارزیاب درونشان اعتماد بیشتری دارند و بعضی آدم‌ها کمتر. موقعیت‌هایی را تصور کنید که برای داوری درباره‌ی مناسب و با کیفیت بودن متنی که نوشته‌ایم یا کارگاهی که طراحی کرده‌ایم، دچار تردیدیم. ارزیاب درونمان نظرش را گفته است ولی ما آن‌طور که باید، باورش نداریم و از او مطمئن نیستیم؛ بنابراین، نظرش را مبنای تصمیم‌گیری برای نهایی کردن کار قرار نمی‌دهیم. این کار ناآرام و کلافه‌مان می‌کند؛ از طرفی، دلمان می‌خواهد به درک خود اعتماد کنیم و راضی شویم که آن‌را، مستقل از نظرات دیگران، مبنای تصمیم‌گیری قرار دهیم ولی از طرف دیگر، دلمان راضی نمی‌شود که به درک خود اکتفا کنیم. در چنین موقعیتی، آنچه کمک می‌کند این است که فرد دیگری (که قبولش داریم) نظرش را درباره‌ی کیفیت



### تلنگرهای ارزشیابی

**مثبت بودن بازخورد خوب است و این، بدان معناست که بازخورد باید چراغی پیش روی دانش آموز روشن کند.**

نه سنجیدن و گزارش کردن صرف بلکه عملی اجتماعی و جهت دار است که پیام‌هایی را منتقل می‌کند، ارزش‌هایی را شکل می‌دهد، برخی را کم‌رنگ‌تر یا پررنگ‌تر می‌کند و تغییر ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، فقط ارزش‌یابی نمی‌کند (یافتن ارزش چیزها) بلکه ارزش‌سازی هم می‌کند (ساختن و شکل دادن برخی ارزش‌ها). ارزش‌یابی، باور دانش‌آموز درباره دانش ارزشمند و مرجع معتبر برای ارزش‌یابی را شکل می‌دهد.

ارزش‌یابی به دانش‌آموز می‌گوید که چه چیزی در مدرسه مهم است و چه چیزی مهم نیست؛ چه چیزی ارزش یاد گرفتن را دارد و چه دانشی آن قدر مهم نیست که نمره‌ای به آن تعلق بگیرد و گزارش شود و فقط در حاشیه کلاس به آن پرداخته می‌شود. نوع ارزش‌یابی‌ها به دانش‌آموز می‌گوید که خروجی یک جریان اهمیت دارد یا فرایند آن هم ارزشمند است؛ تلاش هم ارزشمند است یا فقط نتیجه تلاش است که دیده می‌شود و به آن بازخورد داده می‌شود، و بالاخره - آنچه به پاسخ پرسش مطرح شده‌ها مرتبط‌تر است - ارزش‌یابی به دانش‌آموز می‌گوید که نظر چه کسی در ارزش‌یابی مهم است، قضاوت و داوری چه کسی در رابطه با وضعیت عملکرد او و کیفیت آن، معتبر است، چه کسی شایسته آن است که در جایگاه ارزش‌یابی کردن و داوری کردن در این باره قرار بگیرد و کلیدی‌تر اینکه جایگاه خود او (و ارزش‌یاب درونش) در ارزش‌یابی کردن و اعتبار داوری داشتن، کجاست، آیا نظر و قضاوت خود او هم معتبر است و می‌توان به آن، در کنار یا به جای نظر دیگرانی بیرون از او، اعتماد کرد.

طی سال‌هایی که مسیر کودکی تا بزرگسالی را طی می‌کنیم، در موقعیت‌های مختلف مورد ارزش‌یابی بیرونی قرار می‌گیریم؛ یعنی کسی بیرون از ما، جنبه‌ای از ما و عملکردمان را ارزش‌یابی می‌کند. در خانواده، بسیاری از رفتارها و انتخاب‌هایمان

خودمان برایمان کافی نبوده است و به داوری ارزیاب بیرونی نیاز داشته‌ایم تا بر کیفیت کارمان صحنه بگذارد.

مشاهده چنین موقعیت‌هایی در خودم یا دیگران، این پرسش‌های ذهنی را در من برمی‌انگیزد که چرا گاهی داوری درونی خودمان برای آسودگی خاطر و اطمینانمان کافی نیست؛ چطور برخی افراد این موقعیت‌ها را بیشتر تجربه می‌کنند و برخی کمتر. چه چیزهایی باعث می‌شود که این تفاوت در توانمندی ارزیاب درون و اعتماد فرد به داوری این بخش از وجودش وجود داشته باشد؟ به عنوان فردی که همواره به این سؤال فکر می‌کند که ما هر چیزی را چطور و کجا یاد گرفته‌ایم و نقش مدرسه و خانواده و جامعه در این یادگیری‌ها چه بوده، این پرسش برایم پررنگ شد که ارزش‌یاب درون ما در چه فرایندی، کار و جایگاهش را یاد می‌گیرد یا ما چطور یاد می‌گیریم که چگونه ارزش‌یابی کنیم و چطور می‌فهمیم و باور می‌کنیم که ارزش‌یابی‌هایمان چقدر قابل اعتماد و اتکا هستند؛ مدرسه چطور بر این موضوع اثر می‌گذارد و

چه نوع تجربه مدرسه‌ای - تربیتی‌ای می‌تواند نتیجه متفاوتی داشته باشد و فردی را شکل بدهد که به ارزش‌یاب درونی خود اعتماد بیشتری دارد (ارزیاب درونی توانمندتری دارد و نیاز کمتری به ارزیاب‌های بیرونی احساس می‌کند).

بخشی از پاسخ‌های خودم به این سؤال‌ها را، که با موضوع این شماره از مجله مرتبط است، در ادامه این نوشتار با شما در میان می‌گذارم. حرف اصلی من این است که «تجربه‌های ارزش‌یابی بیرونی ما، از کودکی تا بزرگسالی، «ارزیاب درون» ما را شکل می‌دهند و میزان اعتماد ما و نوع نگاهمان را به آن می‌سازند؛ میزان قابل توجهی از این تجربه‌ها برای افراد، در نقش دانش‌آموز در نظام مدرسه‌ای شکل می‌گیرد. برای اینکه بیشتر توضیح بدهم، اول باید کمی درباره ارزش‌یابی و نگاه آن به به عنوان «ارزش‌سازی» (ساختن ارزش‌ها) در کنار «ارزش‌یابی» (یافتن ارزش چیزها) بگویم. اغلب ما ارزش‌یابی را به عنوان فرایند جمع‌آوری داده درباره عملکرد فرد با هدف قضاوت، بازخورد، بهبود عملکرد و ... می‌شناسیم؛ یعنی در ارزش‌یابی، ارزش چیزهایی را می‌سنجیم و نتیجه سنجش خود را گزارش می‌دهیم یا به کار می‌بندیم. نکته این است که ارزش‌یابی،

**آن دسته از تجربه‌های ارزش‌یابی که در آن‌ها ارزیاب همواره فرد یا نهادی در بیرون از دانش‌آموز است، می‌تواند ارزش‌یاب درونی نحیف و کم‌رمقی را در او شکل بدهد. چنین تجربه‌هایی به معنی غالب بودن ارزش‌یابی معلم از دانش‌آموز و قرار داشتن معلم در یگانه جایگاه ارزیاب در مدرسه است**

## تلنگرهای ارزشیابی

پژوهش نشان داده است که دانش‌آموزان نسبت به نمره حساس‌اند و اگر به کاری نمره داده شود، بازخورد توصیفی و کتبی تأثیر چندانی نخواهد داشت.

ارزش‌یابی می‌شود و نتیجه‌دآوری‌ها و ارزش‌یابی‌های پدر و مادر به ما منتقل می‌شود: «اون حرف رو نباید اونجا می‌زدی! حرف خوبی نبود!» «این کارت خیلی خوب بود، آفرین!» مدرسه هم مملو از تجربه‌های ارزش‌یابی شدن است؛ تجربه‌هایی که در این نوشتار محل توجه ما هستند. با نگاه به تجربه‌های «ارزش‌یابی» مدرسه‌ای، به مثابه تجربه‌های «ارزش‌سازی»، می‌توان گفت که آن دسته از تجربه‌های ارزش‌یابی که در آن‌ها ارزیاب همواره فرد یا نهادی در بیرون از دانش‌آموز است، می‌تواند ارزیاب درونی نحیف و کم‌رقی را در او شکل بدهد. چنین تجربه‌هایی به معنی غالب بودن ارزش‌یابی معلم از دانش‌آموز و قرار داشتن معلم در یگانه جایگاه ارزیاب در مدرسه است. از طرف دیگر، تجربه‌های ارزش‌یابی که در آن‌ها به قضاوت و ارزش‌یابی کردن دانش‌آموز هم اعتبار داده می‌شود و ارزیاب درون دانش‌آموز هم سهمی از ارزش‌یابی‌ها را بر عهده دارد، می‌تواند به شکل‌دهی ارزیاب درونی قدرتمند و قابل اعتماد کمک کند. برای من تجربه‌ای از این نوع، در نظام مدرسه‌ای غایب بود و نخستین تجربه‌ی جدی در سال دوم دانشگاه رقم خورد. استاد درس فناوری اطلاعات، به سخت‌گیری و امتحان‌های طولانی و طاق‌فرسا معروف بود و سبک

خاصی برای کلاس‌هایش داشت. امتحان پایان‌ترم مفصلی داشتیم: یک برگه امتحانی ۹ صفحه‌ای ۲۰ نمره‌ای. در صفحه آخر سوالات، یک درخواست کوتاه جالب بود که پاسخ دادن به آن کسب ۲ نمره را در پی داشت. از ما خواسته شده بود که بنویسیم چه بخش‌هایی از مطالب درس را خوب یاد گرفته‌ایم و بر آن‌ها تسلط داریم و کدام بخش‌ها را بلد نیستیم و در آن‌ها مشکل داریم. پیام آن استاد در ذهنم به یادگار مانده است: «اینکه قضاوت خودت درباره‌ی یادگیری‌ات چیست، مهم و ارزشمند است.» جای چنین تجربه‌هایی هنوز هم در بسیاری از کلاس‌های مدرسه‌ای ما خالی است.

**تجربه‌های ارزش‌یابی که در آن‌ها به قضاوت و ارزش‌یابی کردن دانش‌آموز هم اعتبار داده می‌شود و ارزیاب درون دانش‌آموز هم سهمی از ارزش‌یابی‌ها را بر عهده دارد، می‌تواند به شکل‌دهی ارزیاب درونی قدرتمند و قابل اعتماد کمک کند**

این یادداشت تأملی، در واقع تلاشی است برای بازاندیشی درباره‌ی پیام‌هایی که ما با طراحی تجربه‌های ارزش‌یابی مدرسه‌ای به دانش‌آموزان منتقل می‌کنیم و دعوتی است به پررنگ کردن نقش و عاملیت دانش‌آموز در ارزش‌یابی‌های مدرسه‌ای (و غیرمدرسه‌ای). پررنگ کردن عاملیت دانش‌آموز در ارزش‌یابی، یعنی میدان دادن به تجربه‌هایی از جنس خودارزیابی و ارزش‌یابی هم‌سالان (خودسنجی و دگرسنجی)، که در آن‌ها دانش‌آموز در نقش ارزیاب قرار می‌گیرد و ارزش‌یابی و اتکا به ارزیاب درون خود را تمرین می‌کند؛ یعنی فراهم کردن فرصت تجربه‌هایی که دانش‌آموز در فرایند تعیین ملاک‌های ارزش‌یابی مشارکت کند و باور کند که سهمی کلیدی در تعیین ملاک‌های تشخیص موفقیت دارد و آن را مطالبه کند؛ یعنی باور داشته باشیم که هدف نهایی ارزش‌یابی، توانمند کردن دانش‌آموزان برای ارزش‌یابی خودشان است و این باور را در کلاس‌مان عملی کنیم؛ یعنی «دانش‌آموزان را داخل این فرایند اسرارآمیز (ارزش‌یابی) راه بدهیم. آن‌ها را در این فرایند خودی بدانیم و شرایطی فراهم کنیم که آن‌ها به جرگه‌ی افرادی بپیوندند که می‌توانند قضاوت‌های منصفانه داشته باشند و قضاوت‌هایشان را توجیه کنند»<sup>۲</sup>.

این کار با میدان دادن به تجربه‌های ارزش‌یابی به‌عنوان یادگیری<sup>۳</sup> ممکن می‌شود: تجربه‌هایی که حین آن‌ها دانش‌آموزان یاد می‌گیرند بهترین ارزش‌یاب خودشان باشند و مسیر رشد را از دگرتنظیمی<sup>۴</sup> و نیاز به ارزش‌یابی بیرونی، به سمت خودتنظیمی<sup>۵</sup> و اکتفا به ارزش‌یابی درونی خود، طی کنند. در چنین مسیری، امید می‌رود که فرد کم‌کم باور کند که برای ارزش‌یابی تواناست و داوری‌اش هم معتبر و هم قابل اعتماد است. می‌توان امید داشت که چنین دانش‌آموزی، به بزرگ‌سالی تبدیل شود که می‌تواند مستقل از دیگران، اتفاقات بیرونی و درونی‌اش را داوری کند و ارزش‌یابی درون توانا و قابل اعتمادی دارد. به نظر من هر کدام از ما با بازنگری بر عمل معلمی (یا والدگری‌مان)، می‌توانیم قدمی هر چند کوچک در راه شکل‌دهی ارزش‌یابی‌های درونی قدرتمندتر در دانش‌آموزان برداریم.

### \* پی‌نوشت‌ها

۱. محتوای این بند، از مقدمه کتاب زیر در ذهن من شکل گرفته است: Stobart, G. (2008). Testing Times: The uses and abuses of assessment. London: Routledge.

۲. نقل قولی از: (Royce Sadler 1998).

۳. Assessment as Learning

۴. other-regulation

۵. self-regulation

۶. اشاره به تعبیر ویگوتسکی از اینکه هدف نهایی رشد و بالندگی، گذر از

دگرتنظیمی به خودتنظیمی است.